

انتظار داریم همه رزمندگان

خاطرات شان را بنویسند

چرا دیر شد؟

به جهت دینی که نسبت به بچه‌های جنگ داشتیم این حسرت به دلم هست که چرا بعد از جنگ شگفتی‌های دوران دفاع مقدس را ثبت و ضبط نکردیم. ما شاهدش بودیم و می‌توانستیم روایتگر باشیم. اگر کاری انجام شده بود به صورت اصولی نبود. من چند مرحله مصاحبه داشتم بلافاصله بعد از جنگ ۹ کاست مصاحبه ثبت شد. زمانی که من رئیس سازمان فناوری یا فاوا سپاه بودم یک بار آقایان با دوربین آمدند و طی ۴۰ جلسه ضبط خاطرات ثبت شدند که بعد گفته شد اینها به درد نمی‌خورد و باید با روش دیگری کار کرد!

خوشبختانه بچه‌های ۲۷ در امر گردآوری جزو سرآمدهای لشکرهای سپاه هستند. من پیشنهاد دادم تاریخچه مخابرات ۲۷ را از ابتدا بنویسند. ما دست خالی کار کرده بودیم و دوست داشتم ناگفته‌ها ثبت و ضبط شود. آقای کلاته گفتند کار تاریخ شفاهی باشد، ولی من علاقه نداشتم مطرح شوم.

در بیان خاطرات نویسنده باید یک نفر سر و کار دارد ولی وقتی قرار است تاریخچه مخابرات ۲۷ نوشته شود باید با ۷۰ نفر مصاحبه کرد. بعد از این همه مصاحبه جلسه گذاشتیم و متوجه شدیم نواقص هم زیاد است. یعنی از جهت منابعی که باید به ما اطلاعات بدهد نواقص داشتیم و هنوز گردان‌ها و واحدهای تخصصی و رزمی به ما اطلاعات نداده بودند.

بچه پایین شهرم

من بچه پایین شهرم؛ پدر و مادر بی‌سواد بودند و نمرات تحصیلی خوبی نداشتم. آن زمان کسانی که خوب درس نمی‌خواندند به هنرستان می‌رفتند و ما جزو آن قشر بودیم. من آن زمان سیم‌کشی ساختمان انجام می‌دادم. قبل از جنگ به سپاه رفتم و وقتی جنگ شروع شد من هم پاسدار شدم. ما آن زمان نمی‌دانستیم که می‌رویم تا بعدها کادر شویم. ما برای جنگیدن به جبهه رفته بودیم و چون هنرستانی بودیم ما را در رشته مخابرات یادگان قرار داده بودند؛ بعد مربی و بعد شش ماه مسئول شدم. من دوست داشتم این روند را برای جوانان امروز بازگو کنم.

اراده‌ای که می‌تواند یک بچه پایین شهری با تحصیلاتی متوسط را به مرحله سازمان دهی و کادرسازی برساند. من شش سال به طور مداوم مسئول مخابرات بودم. به جرات می‌گویم مخابرات ۲۷ عالی‌ترین سطح مخابرات لشکرهای سپاه را داشت. مخابرات لشکر در کل هفت مسئول داشت که شش نفر قبل از خیبر بودند.

بچه شوش هستم، ولی...

یکی از ویژگی‌های خوب خانم جمالی تعامل خوب ایشان بود. کسانی که قلم به دست هستند و هنرمندند، ویژگی‌های سفت و سخت و دیکتاتورگونه دارند و عموماً می‌گویند همین‌ی که هست؛ ولی ایشان چند جلسه با ما داشت و انصافاً اهل تعامل بود. در جلسه اول می‌خواستند من را ببینند و تصویر قبلی و جدید را منطبق کنند. نشست و گفت‌وگویی داشتیم. به ایشان گفتم من بچه شوش هستم ولی لات منم و... نیستم. چون برای من لحن داش منشی نوشته بودند.

انتظار من این است که این کار باعث ترغیب بچه‌های باقی لشکرهای سپاه باشد تا آنها هم پای این کار بیایند. قطعاً آن قدر ناگفته‌های زیبا وجود دارد که می‌توان ثبت و ضبط کرد.

نویسنده، منتقد و ناشر، نقد و بررسی کردیم

بازی باورپذیر است



تهران شاهد سرمایای استخوان سوز نبود، ولی در کتاب از عبارت «داشتیم یخ می‌زدیم» و «دی ماه بود و سرماگشده» استفاده شده است.

چهل شهدای تبریز با تعطیلات نوروز مصادف شده بود و نمی‌شد که در تهران بگویند، می‌خواهیم به دانشگاه برویم، چون دانشگاه‌ها و مدارس تعطیل بودند. در یزد روز ۱۰ فروردین مردم زیادی به خاطر بزرگداشت چهل شهدای تبریز گشته شدند. من در مواجهه با نسخه اول تصحیح این موارد را یادآوری کرده بودم ولی الان می‌بینم که در کتاب هست. خواننده‌ای که به تاریخ مسلط است حساب کتاب می‌کند و می‌بیند که درست نیست. ناشر می‌تواند چسبندگی‌ها، فاصله حروف و... از ویراستار سؤال کند چون اسم خورده است. وقتی کسی می‌خواند و می‌بیند ملاحظه زیاد است، می‌گوید پس ویراستار کجا بود؟

پلن مستشاری!

یک محتوا در روزنامه یک بار چاپ می‌شود و هفته بعد کسی آن را نمی‌بیند، چون آنچه آن روز خوانده نمی‌شود خمیر خواهد شد، ولی در مورد کتاب باید به هر بخش وقوف داشت. یک مثال می‌زنم، راوی برای اولین بار به یادگان امام حسین رفته و از بزرگی فضا می‌گوید که ساختمان‌های بزرگی داشت یک قسمتش ناتمام بود و آمفی‌تئاتر بسیار بزرگی داشت، در آخرین جمله تعبیر یک پلن مستشاری به کار می‌رود. سؤال من این است که یک پلن مستشاری در این روایت ساده فارسی ایشان به چه معنی است؟

آیا می‌توان این کتاب را در حوزه روایت پیشرفت جا داد؟

این کتاب ذیل حوزه روایت پیشرفت قرار می‌گیرد، ولی چون کار زندگی محور شروع شده و کفه خانوادگی اش قوی‌تر است؛ می‌توان گفت نیمه دوم کتاب روایت پیشرفت است.

ولی نیمه اول کتاب از حوصله روایت پیشرفت خارج است. می‌توان یک‌دوم ابتدایی کتاب را در چند صفحه خلاصه کرد و ادامه اثر را با قاعده روایت پیشرفت ادامه داد.



من الزامی برای

خرده‌گیری

و ایرادگیری

نمی‌بینم و

ترجیح می‌دهم

وجوه مثبت را

برای خواننده‌ای

بگویم که

به دنبال یادگیری

است. به لحاظ

زبانی نویسنده

برای این کار

زحمت کشیده،

زبان آدم‌ها

در بخش‌های

مختلف کتاب

ملموس و

باورپذیر است

موقعیت‌ها و زیستگاه‌ها را رفت و دید این جست‌وجو به دریافت بهتر کمک می‌کند. خوشبختانه بیشتر نقاط در دسترس بود. خیابان ارج در شوش همچنان هست. تیر دوقلو و فاصله‌اش با درمانگاه کسری یا خیابان امام موسی صدر همچنان هست. یک سوم آغازین کار خوب درآمده است، ولی جای تقویت بیشتر داشت. من نتوانستم خانه عمه نزدیک چهارراه آیسردار را پیدا کنم. این خانه مهم است، چون دختر عمه بتول هم در آن خانه است. آنجا قصه عاشقیت اتفاق می‌افتد و راوی قبل از رفتن به جبهه التماس دعایش را به ننه می‌گوید و می‌رود. ما در ادبیات پایداری نمی‌خواهیم در فضاهای عاطفی و عاشقانه‌های بشری ریز شویم و آنها را ترسیم کنیم، ولی با طراحی محیط، خواننده می‌تواند خود را در فضا قرار بدهد و ترتیب وقایع را درک کند.

به طور مثال در صفحه ازدواج یک صفحه در مورد گشتن به دنبال جا و پیدا کردن خانه‌ای ۲۰۰ متری آمده است، ولی دغدغه‌های دیگر مربوط به ازدواج از جمله این‌که ماشین گل‌آرایی شده بود یا نه؟ عروس به آرایشگاه رفته بود یا نه؟ اینها در قصه نیست. این فرازها در سیره شهدای رزمندگان در حال حیات بسیار زیبا است. وقتی در متن می‌نشیند و با رزم و رفتن به جبهه مکمل می‌شود، آدم‌ها را دست‌یافتنی می‌کند.

لزم تحقیق تاریخی

کمی تحقیق تاریخی، کار را کاملاً بی‌ایراد می‌کرد. چند ملاحظه را با توجه به رویدادهای تاریخی عنوان می‌کنم که شاید بر اثر گذر زمان راوی فراموش کرده است. مثلاً وقتی انقلاب پیروز می‌شود مدارس با فرمان امام اول اسفند ۵۷ بازگشایی می‌شوند. یعنی آن سال تحصیل به هدر نرفته است و هشت روز بعد از پیروزی انقلاب دانش‌آموزان به مدرسه رفته‌اند. در متن گفته می‌شود بالاخره مدرسه‌ها اول مهر ۵۸ باز شد.

به طور مثال دیدار امام با نیروی هوایی ۱۹ بهمن بود، ولی در متن ۱۹ دی خورده است. یا در زمستان ۵۷ خوب بودن و معتدل بودن هوا تبدیل به شعار شده بود؛ «به کوری چشم شاه زمستون هم بهاره» آن سال حداقل

